



چشم‌های منتظر

صبح می‌آیم کنار پنجره
کوچه‌ها از برف، لیز و دیدنی است
بچه‌ها در کوچه گرم بازی‌اند
غنچه‌ی لبخند آن‌ها چیدنی است

هیچ آوازی نمی‌آید به گوش
جز صدای قارقار یک کلاغ
فصل سرما آمده، دیگر کسی
از گل و سبزه نمی‌گیرد سراغ

جوجه گنجشکی نشسته در حیاط
دانه‌های برف را بو می‌کند
بانوک سرخش به دنبال غذا
جست‌وجو، این سو و آن سو می‌کند

تک‌درخت سیب ما تنها شده
خسته از شب‌های سرد است و سیاه
کی می‌آید آن بهار رنگ‌رنگ؟
چشم‌هایش منتظر مانده به راه

• انسیه موسویان

خورشید

دوباره صبح چشمم
تورا در آسمان دید
نگاه روشن تو
به شهر و کوچه تابید

به روی پرفروغ
سلام کردم از دور
چکید از نگاهت
هزار چگه‌ی نور

بدون هیچ اغراق
تو منحصر به فردی
خیال غنچه‌ها را
پر از امید کردی

• محبوبه صمصام شریعت

• تصویرگر: سولماز جهانگیر



یک عصر سفید قارقاری

بالای پل هوایی امروز
من بودم و یک کلاغ، تنها
او خواند برای من چه زیبا
آواز کلاغی خودش را

من گوش به او سپرده بودم
او از همه چیز حرف می زد
گاهی وسط سرود و آواز
بی حوصله نوک به برف می زد

یک خاطره ماند توی قلبم
از شعر کلاغ یادگاری
زیباتر از این ندیده بودم
یک عصر سفید قارقاری

بالای پل هوایی امروز
آواز کلاغ و یک خیابان
ما مثل دو نقطه ایستادیم
در دفتر برفی زمستان

• منیره هاشمی

چای تازه دم

مادرم نشست
پشت پنجره
خسته بود و داشت
صورتش گره

گفت این هوا
خوب و عالی است
جای یک نسیم
باز خالی است

صبح تا غروب
کار کرده ام
نوبت چی است؟
چای تازه دم

• فاطمه فیروز آبادی

اختراع کوچک

دور گل می چرخید
یک عدد سنجاچک
بال او یادم داد
اختراعی کوچک

مغز من آهسته
به تخیل پرداخت
دست من از رویش
یک هلی کوپتر ساخت

پدرم باروبان
وارد بازی شد
هلی کوپتر سازی
راه اندازی شد

• غلامرضا بکتاش